

"سازمان جوانان مترقی"، گروه انقلابی "و" ساما"،

برمیزارزیابی بامعیارهای علمی و انقلابی

قسمت دوم

دست اندرکاران وب سایت 3 عقرب

مقدمه فصل دوم:

ماهنگامیکه این نوشته را به نشر می سپردیم مشاهده کردیم که آقای پیکار بنوال شماره اول "شعله جاوید" (ارگان نشراتی جنبش دموکراتیک نوین افغانستان) را سکن کرده و بنشر سپرده است. این کار خیلی خوب است و ما اورا به خاطر این کارش تقدیر میکنیم.

آقای بنوال عزیز، اگر شما به [شعله جاوید](#) (ارگان الکترونیکی حزب کمونیست (مائویست) افغانستان) مراجعه میکردید و در آنجا بر روی تکمه "شعله جاوید" کلیک میکردید تمام شماره های شعله جاوید را می یافتید. [شما اگر مایل باشید میتونید اینجا کلیک کنید و برید 11 شماره](#) شعله جاوید را مطالعه نمائید.

پنهانکاری و اینکه چه کسی چه چیز از "که" پنهان کرده است

روشنست که سازمان جوانان مترقی دارای اشتباهاتی بود که از آنجمله میتوان مخفی نگه داشتن نام سازمان را نام گرفت. اما همین مسئله میتواند به دوشکل انتقاد شود. یک انتقاد فعال انقلابی که در جهت سازندگی و دیگر انتقاد فعال و غیر فعال ارتجاعی از نوعی که اپورتونیست های ساما (ادامه دهندگان) انجام میدهند. اما آنچه آنروزها با ما گفته میشد این بود که نباید "توجه پولیس ارتجاع را بخود جلب کرد". اما این سخنان، سخنان رهبری سازمان جوانان مترقی نبودند، بلکه سخنان رفقای سطوح پائین بودند. اینکه آیا دلیل مخفی نگه داشتن سازمان هم همین مسئله بود؟ ما نمیدانیم. ما فقط زمانی میتوانیم به دلایل اصلی این مسئله پی ببریم که به پروتوکل آن جلسه ای که در آن این فیصله صورت گرفته، دست پیدا کنیم. در غیر آن هر حرف و هر حکمی را که در این مورد صادر میکنیم بر اساس حدس و گمان بوده و غیر عادلانه این یا آن فرد را متهم میسازیم.

اما اکنون در روشنائی تجارب چهاردهه مشاهده می شود که مخفی نگه داشتن سازمان و حتی نام آن کار درست سیاسی نبوده و از جهات مختلف قابل انتقاد است. زیرا خلق همیشه برای ابراز خواسته‌هایش به آدرس تشکیلات سیاسی اش مراجعه می‌کند و وقتی این آدرس معلوم نباشد ناامید می‌گردد. تنها همین دلیل کافی است که آدم حکم کند این کار صحیح نبوده. حال، چه رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری طراح آن بوده اند و چه رفقای دیگر، باید آنرا بطور سازنده به خاطر انکشاف و اعتلای جنبش انقلابی کشور انتقاد کرد. و از انتقاد اصولی و درست نباید پیراهن پر خون حضرت عثمان ساخت. نباید مغرضین را بر میدان جنگ فحاشی کشانید و جنگ جمل را به راه انداخت. نباید فریاد زد که "ایها الناس ادرکنی! اینهار هبران ما را توهین میکنند، خون های ریخته شده را بپاشانند اگر گرفته اند، به اسطوره اهانت کرده اند، آفتاب را به تیر بسته اند...". مخفی نگه داشتن سازمان جوانان مترقی آدرس ندادن به افتخارات کبیر مبارزات قهرمانان شعله جاوید بود. بر علاوه این مخفی نگه داشتن وجود سازمان زمینه ساز تخریب "پس منظر نویسان" بوده و بهانه ای را به دهن افرادی مانند آقای پیکار بنوال انداخته است که تا امروز آنرا علم میکنند. سازمان جوانان مترقی با مخفی نگه داشتن سازمان دچار نزدیک بینی استراتژیک شد. این نزدیک بینی تکامل جنبش انقلابی افغانستان را به جنبش کمونیستی در آینده (ولو دور) وارد محاسبات نکرد و جنبش چپ افغانستان را با چشم اندازه اهمیت حزب کمونیست تربیه نمود. این کمبود به اندازه ای بود که "اخگر" در مورد آن، آنچنان دچار توهم شد که تشکیل حزب را بمثابة "هدف" مبارزه اش تعیین کند. و مجید کلکانی فقید ده سال بعد از آن روزها آنرا چنین تعریف کند "1- ایجاد حزب طبقه کارگر: "ساما معتقد است که حزب راستین طبقه کارگر بمثابة هسته روشنگر، سازمانده و رهگشا و بهترین سلاح مبارزه مردم و آرمان دموکراسی، آزادی ملی و در نهایت ایجاد جامعه فارغ از ستم طبقاتی، ملی و بهره کشی میباشد" (برنامه ساما- بخش اهداف). اگر چند مجید کلکانی فقید عضو سازمان جوانان مترقی نبود و از رهنمودها و معیارهای آن الهام نمی‌گرفت ولی با وجود آنهم اگر سازمان جوانان مترقی سازمان را به جنبش معرفی میکرد و آنرا اولین گام در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان میخواند، اهمیت حزب را بمثابة سلاح استراتژیک و ستاد فرماندهی پرولتاریا مشخص میکرد، جنبش انقلابی در آن سطحی قرار میگرفت که دیگر کسی با آن برخورد مسخره آمیز نتواند. وقتی مجید کلکانی فقید حزب کمونیست را "سلاح مبارزه مردم برای دموکراسی (با حذف نوین از آن) و آزادی ملی" تعریف میکرد، شعله ای هائی داخل ساما، درک میکردند که این درست نیست. زیرا آنها سنگ معیاریا واحد اندازه گیری را از گذشته داشتند. افراد همانطوریکه لنین میگوید "ما حزب طبقه هستیم و به اینجهت تقریبا تمام طبقه (در موقع جنگ، در دوران جگ داخلی تحقیقا تمام طبقه) تحت رهبری حزب ما اقدام بعمل نموده و به حزب ما حتی المقدور نزدیک تر و متصل تر گردد (کلیات آثار جلد 6. صفحه 205-206)". سازمان جوانان مترقی باید خود را بمثابة نطفه پیش آهنگ طبقه کارگر که به تئوری انقلابی (مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم) اندیشه مائوتسه دون در آن زمان) مسلح است، معرفی میکرد. و بطور مشخص: سازمان جوانان مترقی باید خود را به حیث نطفه پیشوای سیاسی و ستاد فرماندهی استراتژیک طبقه کارگر معرفی میکرد. در اینصورت دیگر کسی جرات نمی‌کرد حزب طبقه کارگر را "بهترین سلاح مردم" برای "دموکراسی" و "آزادی ملی" بخواند و کمتر مشخصه آن یعنی "پرولتاریائی بودنش" را حذف کند، هدایات

طبقه رابسوی سوسیالیزم و کمونیزم از آن بگیرد و آن را به آله و وسیله مبارزه " افشارمختلف خرده خرده بورژوازی که در ترکیب حزب گردمی آیند" تبدیل ساخته و هدف استراتژی یکش را "آزادی ملی" و دموکراسی (بدون نوین- یعنی دموکراسی امریکائی) مبدل سازد. در حالیکه برای دموکراسی امریکائی (دموکراسی بدون نوین) حزب ها و سازمان هائی مانند "حزب همبستگی"، "حزب آزادگان"، "ساما"، "سازمان انقلابی" و "سازمان رهائی" افغانستان نیز کافی اند. و ضرور نیست برای این اهداف "حزب راستین طبقه کارگر" را تاسیس کرد و آنرا بعنوان یکی از اهداف برنامه وی مادر ج نمود.

به اینصورت انتقاد "پس منظر نویسان خائین" در آن روزها و انتقاد آقای بنوال در حال حاضر بر مخفی بودن سازمان جوانان مترقی، از این موضع صورت نمیگیرد. آنها از موضع غیر انقلابی، غیر سازنده و مغرضانه این عیب را بر ملامت سازندگان آن به نتایج ضد انقلابی و فتنه انگیزانه میرسند.

اما همین افراد که امروز مخفی بودن سازمان جوانان مترقی را "انتقاد" میکنند بدبختانه چیزهای خیلی بدتر از این هارانی بینند. آنها میدانند که مظاهرات شعله جاوید بود که نقاب از چهره خلق و پرچم برافگند، آنها را افشا ساخته و زمینه ساز گسترش جنبش انقلابی افغانستان از مرکز به ولایات و ولسوالی هاشد. انکار این اهمیت استراتژی یک مظاهرات شعله جاوید همدردی با خلقی ها و پرچمی ها بوده و جانبداری از فئودال ها و کمپرادور ها میباشد. در کنار این مسئله یک حقیقت خیلی بزرگ وجود دارد و آن اینکه نویسندگانی از قبیل آقای پیکار بنوال خوب میدانند که این حرف هارا کسانی میگویند که خود شان از "مردم و جنبش انقلابی افغانستان مخفی کاری" و بر اشغالگران و مزدوران شان "اعتماد" کرده اند. بیائید چند نمونه را بطور دوستانه با هم از نظر بگذرانیم.

از کودتا- قیام مجید کلکانی فقید شروع میکنیم: ساما هیچ زمانی افشان کرد که با صاحب منصبان اخوانی بقصد کودتا در تماس بوده و هیچ زمانی یک سامائی آنرا انتقاد کرده است. آنها با سکوت کردن کوشیدند این موضعگیری ماجراجویانه اپورتونیستی را "مخفی" نگه دارند. ساما در سال 1360 با خادرنژیم مزدور تماس گرفت. از آن به بعد پیوسته بر اساس قراردادی که با هم بسته بودند بارژیم همکاری کرد. [\(به اسناد تسلیم شدن ساما در اینجا مراجعه کنید\)](#). اما ساما با مخفی کاری هیچ زمانی این حقیقت دردناک را با جنبش انقلابی افغانستان در میان نگذاشت و این امر موجب گردید که امروز جاسوسانی مانند سید غلام علی مشرف در بین جنبش انقلابی بتواند قاق و باق کند.

عبدالقیوم رهبر، رهبر ساما بعد از مجید کلکانی یک عده افرادی مانند دکتر رسول رحیم، میاجان، هاشم زمانی و غیره را با خود زیر نام "جبهه متحد ملی" (که هیچ زمانی غیر از نام وجود نداشت) به اروپا آورد تا به اتحادیه اروپا و به ویژه آلمان بگویند که سازمانش حاضر است به امپریالیستهای اروپائی در کنار اخوان خدمت کنند. برای این افراد از "سپیشل برانچ" ISI پاسپورت گرفته شده بود و آنها به اجازه دستگاه استخبارات پاکستان از آن کشور خارج و به اروپا سفر کرده بودند (اگر چنین نبود لطفا نسخه صحیح آنرا برای ما بنویسید که ما حرف خود را پس بگیریم). آقای بنوال این رانمی بیند و اگر هم می بیند انتقاد نمیکند ولی تظاهرات شعله جاوید را می بیند.

سامادر سالهای 1984 بعد از ناکامی پروژه هلموت کول (صدر اعظم آن زمان آلمان و تکیه گاه عبدالقیوم رهبر) هیئت دیگری را به سرکردگی سید غلامی علی مشرف به چین فرستاد. این هیئت وظیفه داشت که به خاقان های چینی بگویند که ما آماده خدمت هستیم. این هیئت از پاکستان با پاسپورت های که ISI برای آنها تهیه دیده بود پرواز به چین رفتند و به همان صورت دوباره به پاکستان برگشتند. آقای بنوال این خیانت ملی رانمی بیند ولی تظاهرات شعله جاوید را محکوم میکند که افشاگری بوده است.

بگذار از یک مخفی کاری دیگر ساما به آقای بنوال گزارش بدهیم. سامایکی از افرادش را که گفته میشود باخاد تماس داشته اعدام کرد. این آدم همان داکتر "صدیق هری" یا "واکن" میباشد. یکی از حقایقی که در مورد داکتر صدیق هری گفته میشود اینست که او قبل از اعدام شدنش کاستی را پر کرده و در آن کاست میگوید که فلانی از هرات (رهبر کنونی ساما) ادامه دهندگان)) در این تسلیم شدن با او همدست بوده و او بدستور او باخاد تماس گرفته است. زیرا او بوده که میگفته "این هائی که شما با آنها حرف میزنید از طرفداران استالین میباشد و شما میتوانید خاطر جمع با آنها صحبت کنید و تماس داشته باشید". این کاست بر حسب قانون پنهانکاری ساما تا امروز بدست کسی نیفتاده. لابد آقای بنوال منظورش از "مخفی کاری" اینگونه مخفی کاری میباشد که از ارتجاع و امپریالیزم علنی و از مردم و جنبش مخفی باشد.

آقای بنوال، شما میدانید که ساما از سال 1360 بر طبق پروتوکل امضا شده به واسطه رهبری ساما برای "خاد" در همان زمان جاسوسی کرده است. این ها نام افراد را از ولسوالی های مختلف پروان به خاد گزارش داده اند ([به پاراگراف دوم و سوم مراجعه شود](#)) و خودشان هم اعتراف کرده اند اما برای چندین سال این خیانت ملی شان را از جنبش انقلابی افغانستان و مردم شریف آن مخفی نگه داشتند. اما سازمان جوانان مترقی از این نوع مخفی کاری هانداشت و با تعجب که تمام این حوادث که از پیش چشم شما گذشته توجه جناب عالی را جلب نکرده است و جناب عالی بر هیچکدام آنها انتقاد ندارد ولی مانند کور خود بینای مردم، بر تظاهرات عادلانه و بر حق جنبش شعله جاوید انتقاد نمیکنند و آنرا "افشاگری و اعتماد بر دموکراسی تاجدار میخواند!"

بیانید از یک پنهانکاری دیگر حرف بزنیم. در ماه اسد سال 1358 گروه انقلابی تحت رهبری داکتر فیض در بالا حصار دست به کودتا زد. در همین روز داکتر فیض، محسن و چند نفر دیگر سوار بر یک موتر و لگای روسی بسوی رادیو افغانستان در حرکت بودند. قرار بود که بعد از پیروزی کودتا داکتر فیض فی الفور از طریق رادیو بیانیه ای را ایراد کند. اما کودتا شکست خورد، صاحب منصبان گروهی و برادران اخوانی شان کشته شدند. داکتر فیض در نزدیکی رادیو کابل با محسن و دیگران دستگیر شد، محسن و چند نفر دیگر را اجابا به کلاشینکوف بستند و داکتر فیض را گرفتار و به صدارت بردند. امام میدانیم همان رژیم که حتی برسگ و پیشک مخالفینش رحم نمیکرد، داکتر فیض را نکشت و حتی زندانی نساخت؟ چرا، او چطور آزاد شد؟ چرا رژیم او را غرض نگرفت؟ آقای بنوال وقتی شما انتقاد میکنید، این حرف ها را در نظر گرفته انتقاد میکنید یا اینکه هر چه دل تان شد می گوئید.

آقای بنوال درین بست منطق قرارداد

آقای بنوال میگوید که "من از چشم‌دیدهایم میگویم". این جمله مختصر از سطح آگاهی اوقصه میکند و میگوید که او در قبال علم، فلسفه مادی- تاریخی و منطق اشیا و پدیده هاچه موضعی دارد. ما از آقای بنوال و خوانندگان محترم متواضعانه درخواست میکنیم که بیائید این حرف آقای بنوال را با متدولوژی (اسلوب تقرب به حقیقت) علمی تحلیل کنیم و ببینیم که آیا آقای بنوال "غیر از سواد خواندن و نوشتن دارای سواد سیاسی و علمی هم هست؟". بیائید نخست سطح نظر آقای بنوال را با سطح نظریک "اینسترومینتالیست" (کسی که هر چه را که ابزار کارش گفت آنرا قبول میکند) مقایسه کنیم. نخست اینکه؛ یک اینسترومینتالیست یک اهل حرفه است که با متدولوژی ایده آلیزم (اپریوریزم apriorism) کار میکند. او اگر با کامپیوتر کار میکند، هر چه را که کامپیوتر میگوید قبول میکند و در نهایت امر مصیبت می آفریند. اگر یک مهندس جاده سازی یا بنودانهاست هر چه را که "تئودولیتش" میگوید با چند فیصد بالا یا پائین میپذیرد... قس علیهذا. حالا مناظرات آقای بنوال را با همین متدیده آلیستی بحران زده و لبرزان مقایسه میکنیم. آقای بنوال میگوید که "من از جائیکه ایستاده ام چشم دیدهایم را میگویم". شما با ترماتران آب را تا 20 درجه سانتیگراد گرم کنید و سپس یک نفر را از یک اتاقی که 28 درجه سانتی

گراد گرم است بیاورید و از او گرمی و سردی آب را بپرسید. او آب را سرد درمی یابد زیرا از جائی که آمده گرمتر از آب است. به همین صورت آدم دیگری را که در سردخانه کار میکند و هوای آن برابر است با 7 درجه سانتی گراد، بیاورید و از او بپرسید که آب گرم است یا سرد؟ او حتماً میگوید آب گرم و حتی خیلی گرم است. اکنون نفر سومی را از اتاقی که در شرایط عادی قرارداد بیاورید. از او در مورد آب بپرسید. او حتماً آنرا عادی درمی یابد. اکنون از آقای بنوال بپرسید که "چشم دیدیاتجربه کدام یک از این آقایان درست است؟". او حتماً میگوید که چشم دید هر سه آنها نسبی است و تحت تاثیر شرایطی قرار دارند که آنها از بطن آن می آیند (فراموش نکنیم آنها از جائی که ایستاده اند، چشم دیدهای شان را بیان کرده اند). مادر اینجا از آقای بنوال میپرسیم که "چطور چشم دیدهای شما تحت تاثیر آن شرایطی قرار دارند که شما در آنجا ایستاده اید؟".

ثانیاً، نظر کدام یک از آن سه نفر به 20 درجه سانتی گراد نزدیک تر است؟ زیرا وقتی ما از "گرمی" و "سردی" حرف میزنیم معیار مادر چه صفحه "ترماتر" است و باواژه هائی مانند "گرم است"، "سرد است" و "عادی است" فقط میتوان در سطح ابتدائی حرف زد. در سطح دهقانان و شبانان این عامگویی که بدبختانه به واسطه "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان-ساما" در جنبش چپ افغانستان رواج شده همان

چیزی است که باتجاوزامپریالیست هابرافغانستان باشیوع سرطان وارث "هرکس رانویسنده، منتقد، صاحب نظر، سیاستمدار و برخی راهم استاد ادیب و مورخ ساخته است".

برای اینکه پاسخ خود را هم از نظر علمی و هم از نظر فلسفی دریافت کنیم باز هم سه نفر را با سه نوع ترماتریبه تجربه میگیریم. بدست نفر اول ترماتریجیوه ای میدهیم و از او خواهش میکنیم که درجه حرارت آب را اندازه بگیرد. او میگوید آب 19.25 درجه سانتی گراد است. نفر دوم رابا ترماتریونیوکلیرمی فرستیم که درجه حرارت آب را اندازه گیری کند. او برمیگردد و میگوید درجه حرارت آب 19.15 درجه است. نفر سوم رابا الیومیک ترماتری میفرستیم و او درجه حرارت آب را 19.30 درجه گزارش میدهد. مامیدانیم که هر سه تن از "آدرس خود" حرف میزنند و "چشم دیدهای" خود را میگویند.

اکنون از آقای بنوال می پرسیم: "آدرس کدام یک از اینها درست و چشم دید کدام یک از آنها صحیح است؟" آقای بنوال مارابه "نارسیست" متهم نکنید اگر بگوئیم که می بینید که نظرات تان چقدر نادرست است؟ زیرا باز هم کسی نمیتواند بگوید که درجه حرارت آب در عین اندازه گیری چند بوده است. در اینجا است که اهمیت تئوری های علمی مطرح میشود و "چشم دیدهای فردی" را کاملاً نفی میکند.

مادیدیم که مرحله اول شناخت یعنی شناخت حسی که بیشتر از "سرد"، "گرم" و "عادی" چیزهای بالاتر را نمیشناسد، معادل است با "چشم دیدها" و "تجارب فردی" و "مشاهده ازجائی که فرد ایستاده است". این شناخت حتی عقبمانده تر از کاربایک ابزار یاسامانه یا انسترومنت است. و سپس دیدیم که بکار بردن انسترومنت یا ابزار اندازه گیری که در آن امکانات بمراتب بیشتر از "سرد"، "گرم" و "عادی" وجود دارد نیز آدم رابه حقیقت نمی رساند. معنی این حرف اینست که متدولوژی کار با "چشم دیدهای فرد" یک متدولوژی "شبنانی" و "بادیه نشینی" قرون اوسطائی است و یک مارکسیست حق ندارد تنها از "چشم دیدهای خویش" نتیجه گیری سیاسی را بیرون بکشد. سپس دیدیم که بامتدولوژی اتکا به آنچه ابزار اندازه گیری میگوید یعنی انسترومنتالیزم نیز نمیتوان به حقیقت رسید. زیرا این متدولوژی، متدولوژی نادرست است. در اینجا یک انتخاب دیگر نیز وجود دارد و آن متدولوژی علمی است. متدولوژی علمی یعنی بکار بردن آلات و ابزار برای جمع آوری داده ها و سپس تحلیل داده ها با تئوری هائیکه در طی سالیان متمادی از رابطه بشر با طبیعت به دست آمده و در پراتیک حقیقت نسبی یادرس است بودن نسبی شان را به اثبات رسانیده است.

به اینصورت مشاهده میشود که آقای بنوال از اساس یعنی از دیدگاه دچار مشکل است و ازجائیکه ایستاده هرگز نمیتواند حقیقت را ببیند. اما او این نقیصه را نمیتواند ببیند، امامیگوید که 47 سال است که شعله ای میبازد.

شما از آقای بنوال سوال کنید که آن سه نفر که سوال رابا "گرم"، "سرد" و "عادی" پاسخ دادند، کدام یک راست و کدام یک دروغ گفته است؟ آقای بنوال نمیتواند به این سوال پاسخ بگوید، زیرا او اگر آشنا میبود که بامتدولوژی علمی "دروغ" و "راست" را از هم دیگر تفکیک کند، از اول از "چشم دیدهایش" و "ازجائی که

ایستاده است" آغاز نمی‌کرد و به عمق مسایل داخل می‌شد و از آنجا کارش را شروع می‌کرد. حالا شما "دیدگاه" و "متدولوژی" را از گفتار آقای بنوال تفریق کنید زیرا دیدیم که دیدگاه او نادرست و متدولوژی او "شبنانی" است، و سپس جستجو کنید در نوشته او جز "داستان هزارویک شب" چه چیز دیگری باقی میماند؟

برای مشاهده بیشتر ساحت دید و شناخت خوبتر "آدرس" آقای بنوال یک نقل و قول دیگر از او می‌آوریم. او می‌نویسد "بعد از جدا شدن پس منظری هالابدب خاطر دارید که باز هم اختلافات ادامه داشت، چنانکه شما خود در بخش اول نوشته تان آورده اید، از سال 1349 تا 1351 شعله ای هاتجزیه شدن دوبه گروپ ها و سازمانهای جداگانه ای جابجا شدند، که شما هر بخش را نامی داده اید، کسی را آوانتوریست عده ای را اکونومیست و کسانی را اپورتونیست و... و هزاران جوان جوان بی سرنوشت باقی ماندند که مهر شعله ای بودن را خورده بودند اما عملا فعال و وابسته به تشکیلاتی نبودند، طوری که شما خود آورده اید، سازمان جوانان مترقی از اواخر 1351 از میان رفت و شما با خاطر دارید که آقای یاری از سیاست گوشه گیری کرد و روانه جاغوری گردید."

حالا شما با خواندن این نقل و قول از جناب بنوال بپرسید که آقای عزیز لطفاً یکی از آن سازمانهای را نام ببرید که در بین سالهای 1349 و 1351 تشکیل شده باشد؟

آدمی که مدعی است از سال 1347 به این طرف شعله ای بوده و به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون اعتقاد دارد از تاریخ سازمانش تا به این اندازه بیگانه میباشد! کسی که نمیتواند ساده ترین مسایل را بطور درست گزارش بدهد آیامیتواند بر سازمان جوانان مترقی و رفیق اکرم یاری انتقاد کند؟ ما میدانیم که این آخرین نوشته کسی است که بنام "پیکار بنوال" نوشته است و او دیگر هیچزمانی تحت این نام جرائت نمیکند بنویسد ولی ما این فرصت را غنیمت شمرده به او میگوئیم: آقای عزیز! شما در نوشته تان قادر نشده اید که یک اشتباه مشخص سازمان جوانان مترقی را گزارش بدهید و در ضمن بگوئید که "این به این دلیل اشتباه بود". بطور مشخص شما نتوانسته اید بر روی این مسایل بحث کنید:

- 1- بر روی وجود فرآکسیون های ایدئولوژیک در داخل "سازمان جوانان مترقی".
- 2- بر روی خط مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه دون اندیشه در داخل این سازمان و مبارزه دوخط
- 3- بر روی اینکه کدام خط بر این سازمان حاکم بود و از چه وقت تا چه وقت ادامه داشت.
- 4- بر روی اینکه چه کسی این خط را از پیش میبرد.

آقای بنوال! آیا این نقیصه هاجز آنکه از دیدگاه تان منشأ گرفته باشد، منبع دیگری هم دارند؟ ما برای آنکه توجه شما را به اهمیت موضوع جلب کنیم، مسئله را با یک سوال اساسی با شما مطرح میکنیم و می‌گوئیم: آقای بنوال گرامی! وقتی شما این نکات اساسی را از یک جریان سیاسی-ایدئولوژیک جدا می‌کنید، چه مسئله دیگر (به استثنای افرادی که کمیته و فرعیات) در آن باقی میماند که بر روی آن بحث شود؟ به اصطلاح ایرانی ها چه چیزی بعنوان "حرف حسابی برای شما باقی میماند؟".

پایان قسمت دوم

دست اندرکاران وب سایت 3 عقرب

18 قوس 1392

یاد داشت

در فصل سوم تاریخ جنبش انقلابی افغانستان وبخصوص جدائی اپورتونیزم مسلکی افغانستان(گروه انقلابی تحت رهبری داکتر فیض احمد فقید) وجلوه هائی کمونیستی گواریزم وآانتوریزم تحت رهبری مجید کلکانی فقید راباریاضییات منطقی و اصول بهیفرولوژی(کرکتر شناسی) مورد ارزیابی و بررسی قرار میدهم.